

گفتگو در مورد سوریه:

دو دیدگاه درباره‌ی روند اخیر مبارزات

برگرفته از نشریه‌ی «پرچم سرخ» | ترجمه: امین حصوری

توضیح مقدماتی «پرچم سرخ»: پرچم سرخ یکی از حامیان سرسخت قیام مردم سوریه بوده است؛ رویکردی که از سوی بسیاری چالش برانگیز تلقی می‌شود. در متن حاضر، «سام کینگ» (Sam King) و «کوری اوکلی» (Corey Oakley) برخی از سویه‌های این مساله را به بحث می‌گذارند.

I

آیا در سوریه انقلابی در جریان است؟

سام کینگ (Sam King)

در شماره‌ی نهم پرچم سرخ، «عمر حسن» (Omar Hassan) می‌نویسد: «باور گسترده‌ای وجود دارد که آمریکا از سرنگونی دیکتاتوری مخوف بشار اسد ناامید [شده] است. برخی تا جایی پیش می‌روند که وجود وضعیت انقلابی در سوریه را انکار کرده و در عوض، جریان مبارزه‌ی مردمی در آنجا را به سان طرح و نقشه‌ی سازمان سیا تعبیر می‌کنند.»

برای حسن، مبارزه‌ی مردمی در سوریه یا یک حرکت انقلابی است و یا نقشه‌ی سازمان سیا. اما چه خواهد شد اگر بپذیریم که آمریکا از براندازی دیکتاتوری مخوف بشار اسد ناامید نشده است، و مبارزه‌ی مردمی در جریان است که طرح و نقشه‌ای از سوی سازمان سیا نیست؟ آیا این به این معنی خواهد بود که ما باید با حسن موافقت کنیم که در سوریه انقلابی در حال وقوع است؟ همانند بسیاری از نویسندگانی که این گونه می‌اندیشند، حسن هم [مفهوم] «انقلاب» را تعریف نمی‌کند.

مارکسیست‌ها به طور سنتی «انقلاب اجتماعی» را به مثابه تغییری در قدرت حاکم و جابجایی آن از یک طبقه‌ی اجتماعی به طبقه‌ی دیگر تلقی کرده‌اند. در انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، قدرت از سرمایه‌داران و صاحبان زمین به طبقه‌ی کارگر منتقل شد، و در انقلاب ۱۹۴۹ چین، قدرت از سرمایه‌داران به ارتش دهقانان منتقل شد. اصطلاح «انقلاب سیاسی» ناظر بر انتقال قدرت از بخشی از یک طبقه به بخش دیگری از همان طبقه، از طریق شیوه‌های انقلابی است، که جنگ داخلی آمریکا نمونه‌ای از آن است.

برای «طارق علی» (Tariq Ali)، ابعاد مبارزه تعیین کننده‌ی ماهیت انقلابی آن نیست. او می‌نویسد: «خیزش یک جمعیت تنها زمانی به یک انقلاب بدل می‌شود که اکثریت آنها مجموعه‌ی روشنی از اهداف سیاسی و اجتماعی [مشترک] داشته باشند. در غیر این صورت، آنها همواره از سوی نیرویی که واجد این همگرایی است غافلگیر خواهند شد، یا از سوی حاکمیت، که می‌کوشد به سرعت زمین واگذار شده را باز پس بگیرد.»

«ژیلبر آشکار» (Gilbert Achcar) که همانند حسن بر وجود وضعیت انقلابی در سوریه تاکید می‌کند، بر این باور است که

“فرآیندی در سراسر منطقه‌ی عربی در جریان است که مانند هر فرآیند انقلابی در تاریخ، فراز و فرودهای خود را دارد: دوره‌هایی از پیش‌روی و عقب‌نشینی“. او مدعی است که قیام عربی ۲۰۱۱ معرف یک فرآیند انقلابی بلند مدت است که “طی سال‌های سال و حتی دهه‌های آتی گسترش خواهد یافت.“

اما این دیدگاه در فهم آنچه که امروز در سوریه می‌گذرد کمکی به ما نمی‌کند. مطابق نظر «آشکار»، روسیه‌ی ۱۹۰۷ همان‌قدر در وضعیت انقلابی است که روسیه‌ی ۱۹۱۷؛ در حالی که اولی مربوط به دوره‌ای از واکنش خشونت‌آمیز در پی شکست انقلاب ۱۹۰۵ است، و دیگری مربوط به دوره‌ای از پیش‌روی تاریخ‌ساز طبقه‌ی کارگر. پس چه چیزی این دو سال (دوره) را در یک دسته‌بندی قرار می‌دهد؟

«ژوزف داهر» (Joseph Daher)، سخنگوی سوئیس‌تبار «جریان چپ انقلابی سوریه» [۱]، چنین فهمی از انقلاب را در روشن‌ترین شکل آن بیان می‌کند. عنوان مقاله‌ی او چنین است: «خود-سازمان‌دهی مبارزات مردمی در سوریه علیه حکومت و گروه‌های اسلام‌گرا؟ بله، وجود دارد!». او در این مقاله وضعیت درونی نیروهای اپوزیسیونی که کنترل شهر «الرقه» (Raqqa) را به دست گرفته‌اند توضیح می‌دهد. در آنجا “سازمان‌های مردمی عمدتاً از سوی جوانان هدایت می‌شوند. آنها به قدری تکثیر شده‌اند که تا پایان ماه مه، بیش از ۴۲ سازمان مردمی [مرتبط با جنبش‌های اجتماعی] رسماً ثبت شده‌اند“. این کارزار [مردمی] “با نقاشی کردن و برافراشتن پرچم انقلابی در محله‌ها و خیابان‌های شهر، علیه کارزار اسلام‌گراها که می‌کوشند پرچم سیاه خود را [بر شهروندان] تحمیل کنند، پیکار می‌کند“. در ماه ژوئن، “یک تظاهرات توده‌ای که از سوی زنان هدایت می‌شد در برابر مقر گروه اسلام‌گرای «جبهه‌ی النصر» برگزار شد؛ جایی که تظاهرکنندگان آزادی زندانیان حبس شده را طلب کردند“. “در ماه ژوئن در شهر «دیر الزور» (Deir Ezzor) کارزاری از سوی فعالین محلی آغاز شد که هدف آن ترغیب شهروندان برای مشارکت در فرآیندهای نظارت بر اقدامات شوراهای محلی مردمی و مستندسازی این اقدامات است.“

به طور عام‌تر، مقاله‌ی داهر این نکات را برجسته می‌کند که: “ظهور روزنامه‌ها و نشریات برآمده از سازمان‌های مردمی ... در محله‌ی «بوستان قصر» در شهر حلب، جمعیت محلی به دفعات پرشماری برای محکوم کردن اقدامات «شورای شریعت شهر حلب» تظاهرات کرده‌اند. ... فعالین این شهر با سر دادن شعار «برو ترتیب خودت رو بده، شورای اسلامی!»، به سیاست‌های سرکوب‌گرانه و اقتدارطلبانه‌ی این شورا اعتراض کرده‌اند.“

داهر در اینجا مبارزات بسیار مهم مردمی را برجسته می‌سازد. به طور دقیق‌تر، این مبارزات حامل جنبش‌های اعتراضی علیه تحمیل قدرت حکومتی محلی از سوی شبه‌نظامیان مرتجع وابسته به القاعده هستند. اینکه القاعده قادر به آدم‌ربایی مخالفانش است و جنبش‌های مردمی تنها می‌توانند آزادی این زندانیان را مطالبه کنند، بیانگر آن است که القاعده قدرت را در اختیار دارد.

جوانان باید از نقاشی کردن پرچم‌شان بر دیوارهای شهر اجتناب کنند، چون آنها فاقد قدرتی هستند که [به میانجی آن] این پرچم را به طور هژمونیک بر افراشته سازند. بحث داهر در جهت اثبات آن است که حتی در مناطق شورشی سوریه هم یک مبارزه‌ی مردمی جریان دارد، اما بحث وی این نکته‌ی مهم را رها می‌کند که این مبارزه، قدرت را به دست نیاورده است.

داهر مقاله‌اش را این گونه پایان می‌دهد: “انقلاب سوریه هم اکنون در جریان است، ادامه می‌یابد و متوقف نخواهد شد“. پس از انتشار مقاله‌ی داهر، شهر الرقه به دست القاعده سقوط کرد. اکنون پرچم سیاه القاعده بر فراز شهرهای حلب، ادلب، الرقه و بسیاری از نواحی شورشی در شمال سوریه در اهتزاز است.

پس برای حسن، آشکار و داهر، انقلاب به معنای کسب قدرت نیست، بلکه تنها به معنای مبارزه است. اما، مشخصه‌ی اجتماعی این مبارزه چیست؟ هیچ یک از تحلیل‌های مارکسیستی انگلیسی‌زبانی که من تاکنون دیده‌ام، تحلیلی طبقاتی از [وضعیت] اپوزیسیون

سوریه ارائه نمی‌دهند. سوسیالیست‌هایی مانند «جوناتان ماوندِر» (Jonathan Maunder) ارزیابی‌هایی از ویژگی رژیم اسد، به همراه «ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی» قیام ۲۰۱۱ سوریه به دست می‌دهند. برای مثال جوناتان ماوندِر ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی این قیام را مبتنی بر شکست الگوی سرمایه‌داری نولیبرال رژیم بشار اسد می‌داند. اما به سختی می‌توان تحلیلی درباره‌ی خصلت‌های طبقاتی و سیاسی سازمان‌های برسانده‌ی این «انقلاب» یافت. حامیان انگاره‌ی «انقلاب در سوریه» اغلب از بحث‌های مفصل و تحلیلی درباره‌ی سوریه اجتناب می‌کنند.

«ایال زیسر» (Eyal Zisser)، استاد دانشگاه اسرائیلی، مدعی است که «انقلاب در سوریه ... اساساً بر پایه‌ی شورش دهقانان شکل گرفته است. شورشی که از سوی محیط‌های سنتی مذهب علیه آن چیزی به پا شد که به مثابه قطع پشتیبانی رژیم بعثی از جمعیت روستایی کشور تلقی می‌شود». اما وی در جهت اثبات این گزاره که شورش روستایی و منطقه‌ای، متکی بر طبقات دهقان است، تلاشی نمی‌کند. همچنان که به مخاطبان خود نمی‌گوید که آیا او از دهقانان فقیر حرف می‌زند یا از دهقانان ثروتمند. در همین مقاله جزئیاتی درباره چگونگی دو پاره شدن خاندان معروف طلاس [۲] (که طبقه‌ی حاکم غیرروستایی شهر «راستان» - Rastan - را تشکیل می‌دهند)، میان حامیان و مخالفان اسد ارائه شده است؛ در حالی که این بخش از مقاله، آشکارا با داعیه اصلی «زیسر» مبنی بر [جایگاه] شورش دهقانی در تضاد است.

در شناخته‌شده‌ترین مورد، شهر «اعزاز» (Azaz) مدتی تحت کنترل شبه‌نظامیان «طوفان شمالی» (که از سوی یک سرمایه‌دار محلی به نام «عمار الدیخی» تأسیس شده بود) قرار داشت، پیش از اینکه این نیروها توسط القاعده [از شهر] بیرون رانده شوند. پس مشخص نیست که فقرا در کجا قدرت را تصاحب کرده‌اند.

آنهايي که استدلال می‌کنند که در سوریه انقلابی جریان دارد، مدعی آن‌اند که این انقلاب تنها به واسطه‌ی برتری نظامی رژیم اسد از [تسخیر] قدرت محروم مانده است. اما اگر این گونه باشد، در حالی که القاعده به لحاظ «قدرت آتش»، دارای انحصار خردکننده‌ای نیست، چه چیزی توضیح‌دهنده‌ی سیر عروج مداوم القاعده است؟

یقیناً موقعیت سوریه به آنچه طارق علی می‌گوید، نزدیک‌تر است: «خیزش یک جمعیت تنها زمانی به یک انقلاب بدل می‌شود که اکثریت آنها مجموعه‌ی روشنی از اهداف سیاسی و اجتماعی [مشترک] داشته باشند. در غیر این صورت، آنها همواره از سوی نیرویی که واجد این همگرایی است غافلگیر خواهند شد»، حتی اگر این نیرو، نیروی آشکارا ارتجاعی باشد.

پانویس پاره‌ی نخست:

[۱] از «ژوزف داهر» اخیراً مصاحبه‌ای در سایت «نقد اقتصاد سیاسی» منتشر شده است:

امپریالیسم، فرقه‌گرایی و انقلاب سوریه؛ گفتگو با ژوزف داهر

[۲] خاندان طلاس (Tlass)، معروف‌ترین خاندان سنی‌تبار (علوی) سوریه است که به لحاظ تاریخی خاستگاه و پشتیبان اصلی عروج اقلیت علوی‌تبار این کشور به ساخت قدرت بوده است. این خاندان تا پیش از این، نزدیک‌ترین حامی «حافظ اسد» و سپس پسر او بشار اسد محسوب می‌شد. [م.]

II

انقلابی در جریان است و چه باید از آن حمایت کند!

کوری اوکلی (Corey Oakley)

شانس بسیار بزرگی بوده است که میلیون‌ها سوری که علیه حکومت بشار اسد به‌پا خاسته‌اند، و هزینه‌ی عظیمی را در یکی از بزرگترین قیام‌های مردمی تاریخ مدرن متقبل شده‌اند، از ابتدا چه غربی را درباره‌ی شیوه‌ی مناسب انقلاب کردن طرف مشورت قرار ندادند. اگر آنها چنین کرده بودند، رژیم اسد همچنان بر جای خودش مستحکم مانده بود و نیروی امنیتی مخوف آن همچنان هر کسی را که جرات می‌کرد خفیف‌ترین صدایی از نارضایتی بلند کند، مرعوب می‌کرد؛ سرمایه‌داران خصوصی و وابستگان رژیم که طی دهه‌ی اخیر ثروت‌شان به میانجی «اصلاحات» اقتصادی نولیبرال به طور وقیحانه‌ای رشد یافته، همچنان در حال پرسه زدن به دور سرمایه می‌بودند، در حالی که در اتومبیل‌های گران‌قیمت اروپایی‌شان، و در ضیافت‌های شام پر تجمل و سرخوشانه‌شان، نسبت به رشد بحران‌های اجتماعی پیرامون‌شان همچنان بی‌تفاوت بودند؛ و بشار اسد و همسرش همچنان همانند خاندان سلطنتی آل سعود در حال سفر به دور دنیا می‌بودند و به برگزاری جشن‌های مالوف با ملکه‌ی انگلیس در کاخ باکینگهام یا با میزبانی «جان کری» در واشنگتن سرگرم می‌بودند.

چرا؟ چون برای برخی از چه‌های غربی هر قیامی علیه یک حاکم دیکتاتور که تماماً در بسته‌ی امپریالیسم آمریکا ننگجد، به طور پیشینی و بر حسب تعریف، امری مشکوک است. موضع افراطی این رویکرد را نزد کسانی مثل «تیم اندرسون» (Tim Anderson) مدرس دانشگاه سیدنی می‌یابیم، که به طور آشکاری توجیه‌کننده‌ی [سیاست‌های] رژیم بشار اسد است. از زمره‌ی کسانی است که هر گاه رژیم اسد جنایت و کشتار وسیعی مرتکب می‌شود، بلافاصله اعلام می‌کنند که این اقدامی از سوی مخالفان اسد بوده؛ اقدامی که در بهترین حالت از سوی اپوزیسیون طراحی شده و در بدترین حالت توسط خود اپوزیسیون اجرا شده است. اندرسون و افرادی نظیر او همچنین خود را متعهد می‌دانند که همه‌ی دروغ‌های رژیم اسد را در خصوص تقبیح اپوزیسیون به مثابه تروریست‌های بنیادگرا و پیاده‌نظام امپریالیسم آمریکا تکرار کنند.

«سام کینگ» مسلماً چنین شیوه‌ای را به کار نمی‌گیرد. اما در طرح این پرسش که آیا انقلاب اصیلی در سوریه در حال وقوع است، از همان الگوی تشکیک چه‌گرایانه در قبال خیزش سوریه پیروی می‌کند و برای تصدیق اعتبار نیروهای انقلابی در سوریه، استاندارد صلاحیتی را طلب می‌کند که سطح آن بسی فراتر از آن چیزی است که از شرکت‌کنندگان در قیام‌های مصر و تونس و جاهای دیگر مطالبه می‌شد.

دلیل ساده‌ای برای این ناهماهنگی و دوگانگی استانداردها وجود دارد. در حالی که انقلاب مصر در جهت براندازی رژیم طرفدار آمریکای «حسنی مبارک» برپا شده بود، قیام سوریه علیه حاکمیتی است -تحت هدایت بشار اسد- که ضدامپریالیست تلقی می‌شود. حتی در میان چه‌گرایانی که همدلی بسیار اندکی با بشار اسد دارند، دشمنی رتوریک آمریکا با رژیم سوریه، و اینکه بشار اسد از روز نخست قیام، اپوزیسیون را به مثابه نیروهای حامی امپریالیست قلمداد کرده است، تأثیرات نامتجانس عمیقی بر جای گذاشته است.

در چنین بستری، ضروری است که حقایق پایه‌ای درباره‌ی وضعیت واقعی سوریه ملاک داوری قرار گیرد. نخستین حقیقت آن است که قیام سوریه بخش اصیلی از قیام وسیع‌تر جهان عربی است؛ جنبشی برای دموکراسی و آزادی سیاسی، برای بازتوزیع ثروت، و علیه آن دسته از سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی که تأثیری چنین ویرانگر بر حیات مردم سراسر دنیای عربی بر جای گذاشته‌اند. از زمان

به قدرت رسیدن بشار اسد در سوریه تا کنون، سیاست‌های نولیبرالی ساختارهای نظام اقتصادی متمرکز پیشین را متحول ساخته‌اند. الگوی ریاضت اقتصادی تحمیل‌شده، هزینه‌های دولتی بهداشت و سلامت، آموزش، خدمات عمومی و تامین اجتماعی را به یک‌دهم آنچه پیش از آن بود فروکاسته است. حکومت در عین کاهش هزینه‌های اجتماعی و خدمات عمومی، برپایی مدارس، دانشگاه‌ها و بیمارستان‌های خصوصی را ترویج و گسترش داده است، که [در عمل] تنها ثروتمندان می‌توانند از [فواید] آنها برخوردار شوند. رشد سوداگری سودمحورانه در حوزه‌ی مسکن و پایان یافتن نظارت [دولتی] بر اجاره‌های مسکن، کارگران فقیر را به طور قابل انتظاری به حواشی فقر زده‌ی شهرها رانده است. در حالی که این نواحی محروم حاشیه‌ی شهرها، خود همزمان، از سیل هجوم مردم فقیر نواحی روستایی متورم شده بودند؛ روستاییانی که قربانی ترکیبی از اثرات خشکسالی و پیامدهای سیاست‌های نولیبرالی [در حوزه‌ی کشاورزی و اقتصاد روستایی] بودند.

این عوامل توضیح‌دهنده‌ی آنند که چرا انقلاب سوریه از همان آغاز نه از سوی طیف‌های تحصیل‌کرده‌ی طبقه‌ی متوسط، بلکه از سوی فرودستان روستایی و محرومان حواشی شهرها به پا شد. در فاز اولیه‌ی انقلاب، پیش از آنکه حاکمیت آن را اجبارا به فاز مسلحانه سوق دهد، گام‌های بسیار بزرگی در جهت گسترش شبکه‌های نظارت مردمی برداشته شد. کمیته‌های هماهنگ‌کننده‌ی محلی، شوراهای انقلابی منطقه‌ای و انبوهی از سازمان‌های برآمده از دل توده‌ها (از پایین) برپا شدند؛ همچنانکه تعداد بی‌شماری ایستگاه رادیویی، نشریات و روزنامه‌های انقلابی و شبکه‌های رسانه‌ای اجتماعی. سطح سازمان‌یافتگی مردمی در انقلاب سوریه بسیار فراتر از نمونه‌های مربوط به جنبش‌های انقلابی سایر کشورهای عربی بود.

در حالی که طی این دوره، اعتصابات کارگری مهمی به وقوع پیوست، یکی از ضعف‌های قیام سوریه از همان ابتدا فقدان سازمان‌های مستقل کارگری بود. و همچنان که سام کینگ بیان می‌کند، آن بخش شورش که بر روستاها متکی بود، از مختصات یک جنبش خالص طبقاتی به دور بود [فراطبقاتی بود].

انقلاب [سوریه] به طور انکارناپذیری آشفته و متناقض است و به لحاظ ایدئولوژیک و [خاستگاه] اجتماعی بسیار متنوع و رنگارنگ است. با در نظر گرفتن تاریخ سوریه و منطقه، خیال‌پردازی اتوپیایی می‌بود، اگر چیزی جز این را انتظار می‌داشتیم. با این وجود، اپوزیسیون سوریه به رغم همه‌ی ضعف‌هایش، چنان شکاف‌ها و ترک‌هایی در پیکره‌ی سخت حاکمیت ایجاد کرده است که پیش از آن برای هیچ کس قابل تصور نبود. رژیم سوریه کنترل خود را بر پهنه‌های وسیعی از کشور از دست داده است، و تقریباً در همه‌ی نواحی تحت کنترل کنونی خود نیز با اعتراضات مسلحانه و مدنی مواجه است. اگر این وضعیت به سادگی تنها یک «مبارزه‌ی مردمی» است، می‌توان گفت گونه‌ی کاملاً منحصر به فردی از یک وضعیت غیر انقلابی است.

این استدلال‌ها به معنای انکار آن نیست که انقلاب سوریه با مشکلات عظیمی روبرو است. با وجود اینکه نهادهای قیام مدنی همچنان برای بقای خود مبارزه می‌کنند، و به ویژه در نواحی جنوبی به طور فوق‌العاده‌ای دوام آورده‌اند، منطق رویارویی مسلحانه هزینه‌های سنگینی را بر آنان تحمیل کرده است. در مورد نقش اسلام‌گراهای متصل به القاعده بسیار اغراق شده است، اما نقش آنها در نواحی شمالی و غربی کشور در حال افزایش است، که این پیش‌روی، اخیراً به کشمکش‌های حادی با انقلابیون منجر شده است.

بسیاری از قدرت‌های بیرونی در حال مداخله‌گری در رویدادهای سوریه هستند و می‌کوشند مسیر این منازعات را در جهت منافع خود شکل دهند و هدایت کنند: در یک سو روسیه، ایران و حزب‌الله، که در جانب رژیم سوریه ایستاده‌اند؛ و در سوی دیگر عربستان سعودی، قطر، ترکیه، و در حد کمتری آمریکا، که از بخش‌هایی از قوای شورشی حمایت می‌کنند. همه‌ی اینها به این معناست که تضمینی برای موفقیت انقلاب وجود ندارد. اگر تعریف شما از انقلاب چنان تنگ و محدود باشد که تنها شامل انقلاب‌های پیروزمند گردد، در این صورت بله، من هم تصدیق خواهم کرد که در سوریه انقلابی در جریان نیست. فقط این [دیدگاه] را به روس‌هایی که

تصور می‌کردند در سال ۱۹۰۵ انقلابی را تجربه کرده‌اند نگویید.

سام کینگ تعریف طارق علی از انقلاب را نقل می‌کند. فارغ از پس‌زمینه‌ی این روایت، که از آن آگاه نیستم، باید بگویم که این تعریف برای من نوعی کلی‌گوییِ الگو وار و بی‌روح به نظر می‌رسد. من لنین و تروتسکی را ترجیح می‌دهم. لنین می‌گفت انقلاب زمانی رخ می‌دهد که «طبقات پایینی نخواهند به شیوه‌ی قدیمی زندگی کنند و طبقات بالایی نیز نتوانند [سلطه‌ی خود را] به شیوه‌ی قدیمی ادامه بدهند.» اینها دو ویژگی انکارناپذیر حیات سیاسی امروز سوریه است.

تروتسکی با بیانی که ویژگی شاعرانه‌تری دارد گفته بود: «انقلاب پیش از هر چیز ورود نیرومند توده‌ها به قلمروی فرمان‌روایی بر سرنوشت خودشان است.» اکنون نزدیک سه سال است که میلیون‌ها سوری برای حکمرانی بر سرنوشت خودشان در حال نبرد هستند؛ آنها خون‌های‌شان، زندگی‌های‌شان و عزیزان‌شان را داده‌اند، همچنان که شمار انبوهی از رفقای‌شان را. کمترین کاری که چپ غربی می‌تواند انجام دهد این است که همبستگی خود را با آنان اعلام کند.

* * *

متن بالا ترجمه‌ای است از این مقاله:

Debating Syria

Sam King and Corey Oakley | 17-Oct-2013 | [Red Flag](#)

یادداشت مترجم:

سوریه مغاکی است در دل تاریخ زنده‌ی ما؛ زخم گشوده‌ای که ما را به داوری و یاوری می‌طلبد. سوریه همچنین کلیتی از آینده‌ی محتمل مبارزات ملت‌های دربند (به ویژه ملت‌های خاورمیانه) را پیش‌روی ما ترسیم کرده است. اما پیچیدگی شرایطی که در سوریه می‌گذرد چنان راه تحلیل را دشوار ساخته، که حتی بسیاری از فعالین و نیروهای سیاسی رادیکال هم از وسوسه‌ی روی‌برگرداندن یا از لغزیدن به سمت رویکردهای یک‌سویه برکنار نمی‌مانند.

در چنین بستری، متن فوق با خطاب قرار دادن نیروهای چپ و کمونیست، این پرسش را پیش می‌نهد که آیا روند ستیزها و منازعات جاری در سوریه در چارچوب مبارزات انقلابی قابل فهم است؟ آیا سوریه دستخوش شیخ انقلاب شده است؟ در بطن این پرسش، از یک سو دعوت به مداخله‌گری نهفته است، [مداخله‌ای که - بنا به فرض - مضمون و شیوه‌های آن وابسته به پاسخ این پرسش است]؛ و از سوی دیگر، خود دعوتی است به تامل درباره‌ی مفهوم فرآیند انقلابی و ملزومات آن. [در وجه اخیر، می‌توان این پرسش را این گونه بسط داد: چگونه می‌توان فرآیندی را بازشناسی کرد که رو به سوی تحولی‌رهای بخش دارد؟ (فارغ از نتیجه‌ی نهایی آن، که هیچ‌گاه از پیش قابل ضمانت نیست)].

نویسنده‌ی پاره‌ی نخست این متن (سام کینگ) نیروهای مردمی درگیر در ستیزها و مبارزات سوریه را بسیار پراکنده می‌بیند و به رغم همدلی با مبارزات‌شان، افق‌رهای بخشی برای این مبارزات قایل نیست. چون [از دید او] حریف با حمایت‌های وسیعی که از آن برخوردار است، و بر بستر خطاها و نارسایی‌های نیروهای اپوزیسیون، تمام فضاها را تعیین‌کننده را تسخیر کرده است. او به درستی بر ضرورت فهم وضعیت بر مبنای تحلیل طبقاتی و اقتصاد سیاسی تاکید دارد. اما با این وجود، در نهایت [به نظر می‌رسد که] تنها انقلابی

را شایسته‌ی حمایت از سوی نیروهای چپ می‌داند که توان برساختن قدرت مردمی و جایگزینی آن به جای قدرت مستقر را داشته باشد؛ در حالی که صورت مساله در اصل این است که چگونه می‌توان از دل شرایط واقعی جنبش‌های «ناخالص»، به تدریج چنان امکانی را متحقق ساخت. بنابراین به رغم نکات و دغدغه‌های ارزشمند موجود در تحلیل سام کینگ، سرانجام ناب‌گرایی نهفته در آن، انتخاب سیاسی برآمده از چنین منطقی را به سمت گونه‌ای نظاره کردن انتقادی/انفعالی سوق می‌دهد. [در حالی که به آن بخش‌هایی از مردم که همچنان امید دارند و به مبارزه ادامه می‌دهند، نمی‌توان گفت به خانه‌هایتان برگردید؛ همچنان که نمی‌توان با اشاره به چشم‌انداز نهایی شکست، مبارزات آنها را نادیده گرفت و یا بی‌ثمر انگاشت.]

نویسنده‌ی پاره‌ی دوم متن (**کوری اوکلی**) علیه ناب‌گرایی نگاه الگو وار پاره‌ی نخست می‌شورد. او ضمن برشمردن زمینه‌های مادی شکل‌گیری و برپایی این قیام، به درستی بر بالقوه‌گی‌های جنبش انگشت می‌نهد. و نیز یادآور می‌شود که دوگانه‌ی انقلاب/غیر انقلاب، آن هم با درکی صلب از مفهوم انقلاب و فرآیند انقلابی، کمکی به فهم مساله‌ی سوریه نمی‌کند. اما او به رغم تأکید بر ماهیت «شدن» و ضرورت برساختن «امکان»، اهمیت شرایط و مناسبات عینی را در پروسه‌ی «برساختن امکان» کم‌رنگ می‌بیند. برای مثال به طور آشکاری موانع و خطرات موجود از ناحیه‌ی دخالت‌گری‌های امپریالیستی را کم‌رنگ می‌بیند، یا واگرایی‌ها و پراکندگی درونی اپوزیسیون را. او همچنین تحلیلی از دلایل شکست نسبی بخش‌های مترقی جنبش (شکستی که در نوشته‌ی سام کینگ به آن اشاره می‌رود)، و به طور کلی بن‌بستی که مبارزات مردم سوریه بدان دچار شده ارائه نمی‌دهد؛ دلایلی که هم می‌تواند خطوط کلی دخالت‌گری نیروهای چپ داخلی را ترسیم کند، و هم مسیر کلی همبستگی چپ جهانی را (که او به درستی خواستار آن است). به همین ترتیب او حتی تأکیدی بر ضرورت نقشه‌ی راهی که دستاوردهای مبارزه‌ی مردمی را ماندگار کند، یا ضمانتی حداقلی برای ارتقای سطح مبارزات فراهم کند، ارائه نمی‌دهد (فارغ از مختصات این نقشه‌ی راه)؛ از این نظر، دیدگاه او به نوعی مشمول همان نقدی می‌شود که سام کینگ کمی بالاتر بیان کرده بود: هدف شدن مبارزه، بدون اراده به پیروزی.

بنابراین آزمون سوریه ما را با این پرسش کلیدی روبرو می‌سازد که «اساساً وظیفه‌ی نیروهای کمونیست در مواجهه با این گونه موقعیت‌های پارادوکسیال [جنبش‌هایی ناتمام، چند لایه و با گرایش‌هایی متناقض] چیست؟». حداقل در مورد سوریه به نظر می‌رسد که فقدان پاسخی رسا به این پرسش که در قالب کنش‌هایی منسجم و مستمر تبلور بیابد، بیانگر آن است که چپ جهانی همچنان دچار آشفتگی نظری، پراکندگی سیاسی و ناتوانی عملی است. با این یادآوری که رویکرد چپ جهانی به موقعیت حاضر در سوریه، در کلیت خود شباهت‌های قابل توجهی دارد با رویکرد بخشی از چپ کمونیست ایرانی و جهانی به خیزش اعتراضی ۱۳۸۸ در ایران. و مهم‌تر اینکه، هر جنبش توده‌ای در آینده‌ی سیاسی کشورهای نظیر ایران [از آنجا که تحت سیطره‌ی فضای سرکوب و خفقان، ظهور آن به دور از بسترسازی‌های سازمانی و گفتمانی رادیکال حادث می‌شود] بی‌گمان حامل مولفه‌های مشابهی با موقعیت قیام مردم سوریه خواهد بود. به بیان دیگر، در چنین جوامعی خطر استحاله و استهلاک جنبش‌های اعتراضی توده‌ای، و مصادره و فروپاشی آنها از سوی نهادهای سلطه و نیروهای ارتجاعی، خطری عینی و دایمی است. بنابراین مساله‌ی چگونگی تدارک مبارزات سازمان‌یافته در جهت استقرار شکل بدیلی از قدرت مردمی، مساله‌ای بنیادی پیش روی نیروهای چپ است. گو اینکه پرداختن اصولی به آن، تنها در پراکسیسی مبارزه امکان‌پذیر است.

به نظر می‌رسد اهمیت اصلی مقاله‌ی فوق (برای نیروهای کمونیست)، در برجسته‌سازی انضمامی چنین مسایل و پرسش‌هایی است، نه لزوماً در نوع پاسخ‌های دو نویسنده.